

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که در اول تعارض در کلمات اصحاب ما اولاً این بحث در کلمات اصولی متاخر ما مطرح شد بحث تزاحم و فروقی

که بین تعارض و تزاحم است

پرسش: خود این اخباری که صادر شده این ها سنت است یا نیست؟ خود خبر بماهو سنت نیست، حاکی از سنت است، سنت یعنی آن

که پیغمبر جعل کرده، جعل رسول الله را اصطلاحاً سنت می گویند، اصطلاح سنت این است، پیش ما الان سنت یعنی روایت، اما این

اصطلاح نیست، إن رسول الله سنّ، اخذ بسنة رسول الله، مراد از سنت در آن جا خود جعل رسول الله است، اخبار حاکیند یا طریق اند.

پرسش: شما می فرمایید مصدر تشریع هست

آیت الله مددی: لذا خود سنت پیغمبر یکی از مصادر تشریع است یعنی اگر پیغمبر چیزی را قرار داد البته خبر آن قرار پیغمبر باز به دو

قسم اساسی، یکی موقت و یکی دائم است، آن که دائم است آن هم حکمش مثل فرائض الهی است لذا در آن روایت دارد که فصارت

السنة عدیل الفریضة، روایت این طور است، صحیحه هم هست

پرسش: اخبار هم

آیت الله مددی: نه اخبار عدیل، اخبار که ظن است

پرسش: راوی ها نقل کردند

آیت الله مددی: نقل کردند اما عمده اش

پرسش: نقل کردند اما معلوم نیست که راوی ثقة است یا نه

آیت الله مددی: لذا این بحث دیگری است، یک بحث خود سنت رسول الله است و یک بحث خود راوی است، راوی اشتباه کرده نکرده لذا این بحث دیگری است، یک بحث خود سنت رسول الله است، یک دفعه راوی است، راوی اشتباه کرده یا نکرده، این بحث اصولی است، این بحث در

پرسش: فط مصدر تشریع هستند صرف این

آیت الله مددی: مصدر تشریع خود سنت رسول الله است، خبر واحد طریق است، دلیل برای آن است، حجت است و لذا ما گفتیم در اصول دو بحث است، یک بحث درباره مصادر تشریع در اسلام و یک بحث در طرق به آن

پرسش: این ها جز ادله نیستند

آیت الله مددی: دلیل هم آخه، چون کلمه دلیل در پیش ما دارای دو معناست: یکی دلیل به معنای حجت یعنی مصدر تشریع مثلاً اهل سنت که می گویند اجماع دلیل است یا حجت است مرادشان این است، خود اجماع را در مقابل کتاب و سنت مصدر تشریع می دانند، ما نمی دانیم اما آن ها می دانند، ما این را قائل نیستیم

پرسش: ما کار به آن ها نداریم

آیت الله مددی: نه می دانم، خیلی خب، حالا یا آن ها هستند یا یکی دیگرشان، آن ها مهم نیست، آنی که مهم است این اصطلاح است، بحثی که هست این است که وقتی آن ها حجت می گویند یعنی مصدر تشریع، این چون این دو تا کلمه یکمی روشن نشده گاهی منشأ خلط شده لذا ما آمدیم برای این که منشأ خلط نشود گفتیم یک بحث را در مصادر تشریع قرار بدهیم و یک بحث را در طرق و کیفیت و راه وصول به مصادر تشریع یعنی خبر واحد خودش خود به خود مصدر تشریع نیست، طریق است به سنت رسول الله، چون طریق است خب گاهی ممکن است اشتباه بکند، کم باشد، زیاد باشد، طریق است دیگه، اما خود سنت رسول الله اصطلاحاً خودش جز مصادر تشریع است، الان شنیدم بعضی از این هایی که خیلی به قرآن مراجعه می کنند روزی سه تا نماز می خوانند، یکی دلوک شمس إلى غسق الليل، یکی هم قرآن الفجر، می گویند در قرآن فقط سه تا نماز آمده، اقم الصلوة لدلوك الشمس إلى غسق الليل و

قرآن الفجر، شنیدم بعضی ها هستند، نه در ایران، حالا در دنیای اسلام، سه تا نماز می خوانند، به جای پنج تا نماز سه تا نماز می خوانند، یکی دلوک شمس، یکی غسق اللیل، حالا غسق اللیل هم چون بعضی ها، تازه دلوک شمس را هم بعضی ها گفتند غروب باشد، خلاف مشهور است، مشهور عرض کردم، این که بعضی ها نوشتند چاپ هم کردند، اسم نمی برند اما دلوک شمس که زوال است، غسق لیل هم نصف شب است، قرآنا فجرا که طلوع فجر است، علی ای حال یک بحث دیگری است مثلاً به این که از خوارج نقل شده که قائل به رجم نیستند، می گویند چون رجم در کتاب نیامده، رجم را نمی توانیم قبول بکنیم و حالا شاید در سنت هم پیش آن ها مشکل دیگری باشد، این بحث همیشه بوده یعنی این بحث تازگی ندارد، عرض کردیم در همین مسئله نفقه مطلقه بائن خب از همان عهد صحابه هم اختلاف شده، از آن همان که شما اسمش را بردید، از آن دومی و حتی از عائشه نقل شده که نه نفقه دارد، این زن مسکین بدبخت چکار بکند ایام عده لکن خب از آن ور هم آن موردی بوده که پیغمبر راجع به آن زن گفتند نفقه ندارد، از این خانه شوهر هم برو بیرون، این ها از همان اول گفتند نه یعنی ما قبول نمی کنیم چون مخالف با کتاب است، البته خود اهل سنت هم متحیرند که کجاش مخالف چون طلاق بائن اصولاً در کتاب نیست که حالا عده ای طلاق بائع حکمش در کتاب باشد، لا نقب لقول امره خالف کتاب ربنا و سنة نبینا، خود اهل سنت هم گفتیم، چند بار توضیح دادم، این کتاب ربنا را آیه مبارکه اسکنوهن که کنایه شده از مسئله نفقه کلا باشد، اسکان و نفقه، این را گفتند شامل طلاق بائع هم می شود، آیه سیاقش که سوره طلاق کلا در طلاق رجعی است اصلاً، در طلاق بائن نیست، دقت فرمودید؟ این بحث سنت که جز مصادر تشریع است یا نه این از اول بود، تازه در همین که پیغمبر بعد از جنگ خیبر چون می خوردند الاغ اهلی، الاغ اهلی مراد همین الاغ های معمولی است، الاغ وحشی در روایت مراد گورخر است، چون در مکه آن وقت گاهی گورخر پیدا می شود چون آن گورخر صید است، کشتن صید جائز، یکی از مواردی که صید بود لا تقتلوا الصيد و انتم حرم، یکی از چیز هایی که در آن زمان نسبتاً متعارف بود همین گورخر بود، مسئله شتر مرغ بود، این ها متعارف بود و إلا کسی که گرگ نمی خورد.

.....

علی ای حال بعد از جنگ خیبر پیغمبر فرمودند که این گوشت الاغ ها را دیگه نخورید، اهل سنت معروفشان این است که حرام می دانند، نهی النبی عن لحوم الحمر الأهلیّة. الاغ اهلی مرادشان این است، الاغ های متعارفی که هست، غرض این که نهی النبی عن، خب در روایات ما حمل شده بر سنت موقت، حمل شده چون غنائم خیبر بود، این ها دیدند الاغ ها را بخورند غنائم را چجوری به مدینه برسانند، ۲۵۰ کیلومتر بین مدینه تا خیبر فاصله ات تقریبا، چطور این غنائم، پیغمبر به خاطر این که این ها نخورند تا غنائم را به مدینه برسانند لذا پیش ما حرام نیست، دقت می کنید؟ بحث سر این است که این سنت دائم پیغمبر است یا سنت موقت پیغمبر است؟ بحث سر این است که این سنت پیغمبر هست یا سنت پیغمبر نیست؟ در روایت ما دارد که **إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الزَّكَاةَ وَ سَنَّهَا رَسُولُ اللَّهِ فِي تِسْعَةِ**، تعبیرش اصلا **سَنَّها** است، رسول الله در نه جنس زکات قرار داد، این تعبیرش به سنت، این سنت در این جا مراد خبر واحد نیست، البته خبر واحد حاکی سنت است، عرض کردیم ما یک قولی هم داریم که اصلا در زمان ما کسانی که قائل به انسدادند یا مطلقا، اصلا ما تکلیفمان از احکام برگشته به مودای خبر، خب این را قبول نکردیم دیگه، یا مودای خبر حکم الله الواقعی است، این را هم که قبول نکردیم که گفتیم آقای خوئی می گوید کسی قائل نیست در بین مسلمان ها این طور، ابن حزم قائل است که اصلا خبر به منزله آیه کتاب است، مثل شما که می فرمایید خبر با سنت یکی است، ابن حزم در الاحکام تصریح می کند که خبر صحیح عین آیه کتاب است، هیچ فرقی با آیه کتاب ندارد.

پرسش: خود مرحوم شیخ هم خبر واحد را حاکی را جز سنت حساب کرد

آیت الله مددی: این نه این که حاکی، من چند بار عرض کردم که این در کلمات ما هست، نمی خواهم بگویم نیست، ماها داریم آن اصطلاح را، ما الان داریم دیگه، گفتم مرحوم آقای امینی نوشته الغدير فی الكتاب و التاريخ و السنة، مرادش از سنت روایت است نه سنت پیغمبر لکن اصطلاح رائج دنیای اسلام و اصطلاح رائج روایات ما نیست، الان هست، من قبول دارم،

پرسش: قول رسول الله است

آیت الله مددی: قول رسول الله است ولی لکن این طریق به آن است، خبر زراهر طریق به آن است، این طریق بحث است

پرسش: طریق هست اما این گفته پیغمبر اکرم فلان حکم را فرموده، یکی گفته این حکم را فرموده

آیت الله مددی: خب دو تا طریق متعارض اند، تعارض بین دو طریق است، دو طریق تعارض می کنند یا دو سنت تعارض می کنند؟

پرسش: هر دو می گویند تشریع است

آیت الله مددی: می دانم اما این ها طریق ها متعارضند، آن جا دو تا سنت متعارض است، امیرالمومنین فرمود گاهی پیغمبر یک

حکمی می کردند بعد نسخ می کردند، ببینید دو تا سنت اند، مختلفند، یکی اولی منسوخ شد دومی ناسخ شد، آن جا اصلاً امیرالمومنین

صحبت طریق ندارد که کدام طریق درست است و کدام درست نیست

پرسش: برگشت به یکی می شود دیگه

آیت الله مددی: نه دو تاست دیگه لذا در بحث های اصولی ما در اصول فقه لذا عرض کردیم چون الان اصول فقه ما با آن بحث های

اصلی ای که مثلاً در دنیای اسلام اول مطرح بود خیلی مطابق نیست، الان مثلاً همین فرض کنید کتاب فرائد که دست من است این با

آن رائج استاندارد اصولی که در کتب مثلاً صد ها سال در دنیای اسلام بود نیست، عرض کردیم در دنیای اسلام اول اصول را به دو

بخش اساسی تقسیم می کردند، یکی بحث راجع به مصادر تشریع و یکی طرق و امارات. ما الان قر و قاتی با همدیگه کردیم و یکی

به همدیگه ریختیم، وضع روشنی نداریم، ما اصلاً مصادر تشریع را مستقلاً بحث نمی کنیم.

علی ای حال و لذا در این اوهام یعنی این اشتباهات، من هی می خواهم یک کاری بکنم که به اصطلاح خودمان برگردیم، این تعارض

را هم در طریق می دانند، یک دفعه تعارض را، و لذا عرض کردیم به پیغمبر هم نگفتند آقا شما فلان روز مطلبی گفتید حالا ضدش را

می گویند، لذا اگر تعارض در طریق شد می شود تعارض اثباتی اما اگر تعارض در خود سنت شد تعارض می شود ثبوتی یعنی دو تا

سنت مختلف از پیغمبر نقل شده.

به هر حال عرض کردیم که در کلمات اصولیین متاخر ما قبل از این که وارد بحث تعارض بشوند بحث تراحم را هم اضافه کردند

چون آن جا هم به حسب ظاهر تنافی است و عرض کردیم این نبوده، این بحث نه در اصولیین قدیم ما بوده و نه در اصولیین اهل سنت

مطلقا تا اِلی یومنا هذا، اصلا چنین بحثی را متعرض نشدند، این را در حقیقت می شود گفت یکی از ابداعات مکتب اصولی متاخر شیعه است که عرض کردیم روح این مکتب و جلوه این مکتب اساسا از زمان وحید بهبهانی شروع شد از قرن دوازدهم، در قرن سیزدهم توسط بزرگانی مثل مرحوم شیخ جعفر کبیر، مثل مرحوم بحرالعلوم، بعد ها مثل مرحوم شیخ انصاری خیلی به رشد خودش رسید، خیلی و بعد از مرحوم شیخ در قرن چهاردهم تنقیح و توضیح و جمع و جور کردن، چون بحث یک دفعه متفرق می شود و یک دفعه شروع به جمع کردن می کنند، انصافا جمع کردن بحث توسط مثل مرحوم نائینی و آقاضیا و این ها خیلی زحمت کشیدند در جمع کردن آن بحث ها و لذا گاهی یک مکتب فکری در اصول مثلا تا یک مقداری ماندگاری دارد، صد سال، ۱۵۰ سال حالت ماندگاری دارد، ۱۴ سال دیگه صدمین سال وفات مرحوم نائینی می شود، این را من توضیحاتش را عرض کردم مثلا همین مرحوم شیخ طوسی یکی از خوبی هایش این است که ایشان در همین مجموعه کتبی که تالیف کرده و مجموعه مباحثی را که در شیعه تالیف کرد توانست مکتب را جمع و جور بکند، الان عرض کردم تا حالا ما گاهی مناقشات جزئی روی شیخ می شود، خب زیاد هم شده، در رجال، در فهرست، در فقه، در اصول، در فقه تفریعی، در فقه ماثور، در تمام این ها گاهی اشکالات جزئی می شود اما هنوز این اشکالات جمع و جور نشده یک مکتب بشود، آنی که ما الان با شیخ طوسی مشکل داریم یک مقدارش این است، مفردات نسبت به شیخ اشکال شده، تکه تکه زیاد شده اما اگر بخواهد این مفردات الان جمع و جور بشود خب طبیعتا اگر می خواهد جمع و جور بشود باید یک مکتب تاسیس بکند، هم در فهرست، هم در رجال، هم در حدیث، هم در تعارض روایات، هم در فقه ماثور، هم در تفسیر، هم در کلام چون عرض کردم شیخ از شخصیت های تاثیرگذار در طائفه است به خاطر این که ایشان در تمام تقریبا علوم حوزوی ای که ما الان داریم معارف حوزوی ایشان تالیف دارند، خب این خیلی تاثیرگذار است، این جمع و جور کردن یک مکتب و سر و سامان دادن این کاری است که الان مثلا مرحوم نائینی، بالاخره می خواهد الان تزامم را، عرض کردم شما کتاب های تعارض قبلی را نگاه بکنید اصلا این بحث تزامم را ندارد، کتب شیعه هم ندارد چه برسد به اهل سنت، این را شیعه اضافه کرد که شما یک تنافی می بینید مثلا بین ازل النجاسة و اقم الصلوة یا یک تنافی می بینید بین این که مثلا من باب مثال انقاذ غریق بکن و لکن تصرف در مال مردم نکن، یا انقاذ

غریق بکن نماز هم در آخر وقت نماز بخوان، نماز بخوان و اتقا ذ غریق با هم نمی سازد مثلاً من باب مثال، دقت فرمودید؟ این ها این مباحثی بود که این ها می خواستند بگویند این از تعارض نیست، این را ارجاع به تعارض ندهیم، این یک باب دیگری است باب تزاحم طبعاً دنبال این باب رفتند، هم اقسام تزاحم را بیان کردند هم مرجحات باب تزاحم را و مرجحات باب تزاحم را چند تا را، اگر این کتاب فوائد خدمتتان هست چون امروز که نمی رسیم بخوانیم، اقلاً برای شما فهرست بندیش را درست بکنم مثلاً خود مرحوم نائینی از این صفحه ۷۰۷، چون من الان می خواستم صفحه ۷۰۴ را بخوانم، از صفحه ۷۰۷ این جلدی که دست من هست ایشان چون عنوان نزده، ای کاش در این چاپ عنوان می زد پنج جور تزاحم تصویر می کند، و در مقابل او تعارض، مثلاً نوشته فإن التزاحم تارة يكون لأجل اتفاق اتحاد، این کلمه اتفاق را اگر آخر می آورد به عنوان تمییز بهتر بود، این اتفاق یعنی این اتحاد اتفاقی پیدا شده، دائمی نیست، این کلمه اتفاق را ایشان می تکرار می کند، لأجل اتفاق اتحاد، من بگویم امشب مطالعه بکنید برایتان آسان، این باید این جور می گفت لأجل اتحاد متعلق الحکمین فی الوجود اتفاقاً، این اتفاقاً را بعد می آورد، به نحو تعبیر تمییزی به قول آقایان نحوی.

پرسش: باز هم تعارض در تزاحم می شد

آیت الله مددی: نه نمی شود، ببینید تارة يكون لأجل الاتفاق یعنی گاهی قضیه اتفاقی است، به این شماره یک بنزید

و اخری، این را شماره دو بهش بنزید

و ثالثة که خودش نوشته شماره ۳ و رابعة و خامسة، مرحوم نائینی پنج صورت از تزاحم را تصویر می کند و طبعاً در مقابلش هم تعارض را تصویر می کند، این برای آسان شدن مطلب، ایشان یک مقدمه ای را اول می چیند در باب تزاحم و فرق اساسی ای که تزاحم با آن دارد، آن وقت چطور مرجحات باب تعارض بین اصحاب ما معلوم شد که عرض کردیم سابقاً هم نبود تا زمان علامه چنین چیزی نبود، البته شاید مثلاً بعضی هایشان اخذ می کردند نه از باب مرجحات، از باب مقومات، مثل این که مرحوم صدوق اخذ به احداث می کند، در فقیه هست، یک روایتی را از کلینی نقل می کند می گوید لکن من به این روایت فتوا نمی دهم، بعد یک روایتی

است که از امام عسگری مرحوم صفار استفتاء کرده، سوال کرده، توقیع به قول متعارف ما و حضرت جواب دادند، ببینید چون امام عسگری متاخر به امام صادق هستند ایشان می گوید من به روایت امام عسگری اخذ می کنم

پرسش: این جا مقومات به چه معناست؟

آیت الله مددی: یعنی می گوید این حجت است، آن صالح حجیت نیست، مرجحات یعنی هر دو حجت اند این ترجیح داده می شود، مقومات یعنی این حجت است آن یکی نیست، روشن شد؟ این تعبیر مقومات را، چون من بعد از این زیاد می خواهم بکار ببرم این تعبیر را، ایشان فرمودند آقایان تعبیر کردند تمییز الحجة عن اللاحجة، حالا شاید آن خیلی لطیف نباشد چون مشکلاتی دارد، مقومات و مرجحات و ان شا الله توضیح خواهیم دید که حدیث عمر ابن حنظله کلا در مقومات حجیت است، اصلا ربطی به مرجحات ندارد. علی ای حال من یک مقدار عبارت مرحوم آقای نائینی را می خوانم ان شا الله تعالی که اولاً درباره تزامم و بعد اقسامش را ایشان می گوید و تتمه کلام ایشان را به تعلیقات مرحوم آقاضیا، از دیروز برایتان روشن شد این ها یک مشکل اساسیشان این است که قدرت را دخیل می دانند، وقتی قدرت را دخیل می دانند آن وقت می گویند شما چطور تصویر تزامم می کنید؟ چون تزامم از آن طرف می گویند هر دو حکم هست خوب دقت بکنید، لکن یکیش را می توانید انجام بدهید، می گوید اگر هر دو حکم هست شما قدرت بر یکی دارید، چطور هر دو حکم هست؟ اصل مطلب روشن بشود، شما آمدید گفتید و لذا عرض کردم بعضی از متاخرین مثلاً آمدند گفتند این قدرتی که، این عجزی که اتفاقی پیدا می شود این دخیل نیست، از این راه جواب می دهند، آن قدرتی که دخیل است آن نکته ای که دیروز عرض کردم لطیف است، روش فکر بکنید، من سه تا قدرت را تصویر کردم:

۱. یک قدرت نسبت به عامه مکلفین، این قطعاً دخیل است یعنی مثلاً بیاید یک تکلیفی بکند که ۹۹ درصد مردم نمی توانند انجام بدهند، بگویند هر کدام پنج متر بپرید، خب معلوم است نمی توانند بپرند، ممکن است یک نفر ورزش کرده باشد، بقیه که بلد نیستند.

پرسش: قضیه حقیقیه است

آیت الله مددی: باشه، نمی شود این چیزی که اکثریت ناتوان اند این تکلیف قبیح است

۲. تکلیفی است که اکثریت، ۹۹ درصد، بعضی ها برایشان عجز پیدا می شود، آن ها آمدند گفتند این جا هم قدرت دخیل است،

برای آن کسی که عجز پیدا شد، عاجز بود، خطاب به او نمی آید، این رأی دوم

۳. رأی سوم این که نه این جا هم قدرت دخیل است اما اگر عجز اتفاقی باشد از باب قضایای اتفاقیه باشد این جا عجز موثر

نیست، این جا قدرت دخیل نیست، مثل کجا؟ مثل همین باب تزاحم به قول آقایان، این اگر بخواهد صرف قدرت برای نماز

بکند دیگه ازاله نمی شود، برای ازاله بکند نماز نمی شود، این مثال، در این جا قدرت دخیل نیست، چون این جا عجز اتفاقی،

چون این قدرت که دارد، قدرت دارد که نماز بخواند، قدرت هم دارد که ازاله بکند، این که قدرت دارد، جمعشان را نمی

تواند بکند، این جمع، اگر قدرت بر جمع نشد این دخیل در خطاب نیست، خطاب را بر نمی دارد، روشن شد؟

پس سه تا مبنای کلی، ظواهر عبارت مثل مرحوم نائینی این جا هم دخیل است بلکه عبارت مشهور، پس سه تا مبنا شد:

۱. جای که عامه مکلفین نمی توانند، آن مسلم دخیل است

۲. جایی که عامه مکلفین می توانند، فردی نمی تواند، این مریض است نمی تواند این کار را انجام بدهد، این جا را آمدند

معروف بین اصولیین ما قدرت دخیل است، چرا؟ چون قائل به انحلال شدند، حالا من توضیح انحلال را بعد عرض میکنم و

قائل شدند که خطاب به نحو انحلالی است کانما گفته باشد زید نماز بخوان، عمرو نماز بخوان، حسن نماز بخوان، حسین نماز

بخوان، همین جور یکی یکی، وقتی به تقی رسید تقی عاجز است، دیگه نمی شود بهش خطاب بکن، در این جا مخالف

کیست؟ کسانی که قائلند خطابات انحلالی نیست، کسانی که قائلند خطابات شرعی از قبیل خطابات قانونی است، این ها می

گویند در خطابات قانونی انحلال نیست، روی عنوان عامه مکلف می رود، حالا این یکی ناتوان است، این معذور است نه

این که تکلیف ندارد، تکلیف هست، تکلیف برای عامه مکلفین است، این یکی قدرت ندارد این معذور است، عجز عذر است

پس این جا از این جا اختلاف رای شروع شد

۳. و اما در جایی که عجز به خاطر جمع باشد نه خود عمل، عجزش به لحاظ جمع باشد یعنی عاجز از جمع باشد، این جا هم

عرض کردیم ظواهر لذا هم آقاضیا حرفش این است که، خلاصه حرف آقاضیا این است که با آن حرفی که آقایان در باب

قدرت زدند باید بگوییم این جا هم تکلیف ندارد، حرف آقاضیا این است، خلاصه حرف آقاضیا،

عده ای این جا مخالفت کردند گفتند نه در دومی انحلال را قبول کردیم اما اینجا را قبول نمی کنیم، چون انحلال را قبول می کنیم به

لحاظ افراد مکلف اما این که انحلال را قبول نکنیم حتی به لحاظ جمع، این را دیگه قبول نمی کنیم، این انحلال را قبول نمی کنیم

چون مفروض این است که این هم قدرت بر نماز دارد هم قدرت بر ازاله دارد، مشکل که ندارد، آنی که عاجز است جمعشان است،

دلیلی نداریم که این قدرت دخیل در تکلیف باشد، روشن شد؟ پس سه تا قدرت شد، این که الان این جا در باب تزاحم برای این ها

مشکل درست کرده این سومی است، آن جایی که عجز از جمع است و إلا کل واحد قدرت دارد، مرحوم آقای نائینی هم می خواهند

همین مطلب را بفرمایند، خلاصه حرفشان این است که این جا باب تزاحم جایی است که در مقام امتثال نمی تواند جمع بکند، حرف

آقاضیا هم این است، خیلی خب در مقام امتثال نمی تواند جمع بکند، اگر ما گفتیم قدرت دخیل است این جا هم این قدرت دخیل است،

اگر قدرت دخیل شد طبیعتاً یک تکلیف دارد، چرا دو تا داشته باشد؟ این مشکل کار این است، مشکل اساسی کاری که آقایان توش

گیر کردند البته این که قدرت دخیل است ظاهر آیات لا یكلف الله نفساً إلا وسعها، حالا غیر از دلیل عقلی آن هم هست.

مرحوم آقای نائینی، من اول عبارت مرحوم نائینی را بخوانم، البته عبارت نائینی را در کلیات بحث تزاحم، در صور تزاحم بعد و

بعدش هم مرجحات تزاحم چون بعد از آن متعرض مرجحات تزاحم می شوند.

و إنما وقع بينهما المزاخرة في مقام الفعلية

در مقام فعلیت مزاحمت پیدا شده است.

عرض کردیم اصطلاح فعلیت پیش مرحوم نائینی یک اصطلاح خاصی است، آقای خوئی هم همین اصطلاح را دارند، فعلیت هر حکم را

به فعلیت موضوع می دانند. یک اصطلاحی است که ایشان زیاد به کار می برند

پرسش: در مقام امتثال

آیت الله مددی: آهان در مقام، مثلاً الان نماز ظهر وجوب فعلی ندارد برای شما چون هنوز ظهر نشده، اذان که گفت آن وقت فعلی می شود، این یک اصطلاحی است که مرحوم آقای نائینی دارند که فعلیت حکم به فعلیت موضوع است، البته خبر این مطلب را خیلی از افراد دیگر قبول ندارند و صحیحش هم همین است که این مطلب مورد قبول نیست، علی ای حال یک اصطلاحی است، ایشان مقام فعلیت یعنی در مقامی که موضوع محقق بشود و مراد ایشان از موضوعی که کراراً عرض کردم آن امری که خارج از قدرت شماسست و تکلیف به او تعلق نگرفته، این هم اصطلاح دیگر مرحوم نائینی، موضوع را این می داند

پرسش: این تنجز نیست؟

آیت الله مددی: نه، تنجز مال مقام علم است، تنجز مال مقام علم است، هر جا کلمه تنجز را بکار برده یعنی علم، یعنی حجت، یعنی طریق اما این جا راجع به موضوع است، موضوع وجوب نماز اقم الصلوة لدلوك الشمس، اگر دلوك شمس شد فعلیت پیدا می کند، در مقابل هم چون این مباحث جز مباحث کلیدی اصول است در مقابل می گویند نه فعلیت هر حکم تابع جعل آن حکم است، این را خداوند حکم آمد قرار داد که نماز واجب است، همین که قرار داد این فعلیت پیدا می کند، ابلاغ شد فعلیت پیدا می کند ولو هنوز الان وجوب نماز ظهر الان هم فعلی است، وجوبش فعلی است، به این معنا که این نحوه جعل شده، نحوه جعلش این است که بعد از اذان بخوانید، این نه این که آن وقت حکم فعلی می شود، حکم الانش هم هست.

پرسش: تفکیک بین وجوب

آیت الله مددی: به قول شما تفکیک بین وجوب و واجب پس یک بحثی که با مرحوم، البته این بحثی که مرحوم آقای نائینی فرمودند این این جور نیست که حالا خیال بکنید فقط یک بحث لفظی است، این تاثیر دارد در دو بحث مهمی که یکیش در مباحث الفاظ به نام واجب معلق، لذا مرحوم نائینی واجب معلق را اصلاً منکرند، ایشان اصلاً واجب معلق، وجوب معلق را منکرند، وجوب معلق همان طور که ایشان می فرمایند که وجوب فعلی باشد واجب استقبالی باشد، مرحوم نائینی اصلاً منکرند، یکی هم در استصحاب به قول ماها

سابقا این جلد دوم، یکی هم در بحث استصحاب تعلیقی، آن جا هم روی همین قاعده ایشان منکر استصحاب تعلیقی اند، دو تا بحثی که یکیش به قول ماها جلد اول اصول و یکیش هم در جلد دوم، این مطلبی که نائینی فرمودند تاثیرگذار است و ما عرض کردیم در وجوب معلق حرف ایشان را قبول نکردیم، وجوب معلق معقول است، ممکن است مشکل ندارد، اما در استصحاب تعلیقی حرف ایشان را قبول کردیم. به هر حال وارد بحث های دیگری بشویم شما را خسته نکنیم فعلا فقط به عنوان تذکر عرض میکنم.

پس یکی وقع بینهما المزامحة فی مقام الفعلية

روشن شد؟ این فعلیت ایشان روشن شد؟ آن وقت فعلیت در تطبیق خارجی، وارد مسجد شدیم وقت نماز ظهر است، نجاستی هم بلانسبت روی دیوار مسجد است، فعلیت این دو تا حکم به این است، همین که نجاست روی دیوار بود حکم می آید ازل النجاسة، همین که اذان ظهر گفته شد حکم می آید صلّ، این مراد ایشان از فعلیت است و مراد ایشان از موضوع را هم عرض کردیم به اصطلاح خود ایشان هر امری که فوق دائره طلب باشد موضوع است، اصطلاح ایشان، هر امری که تحت دائره طلب باشد متعلق است، این مثال را کرارا عرض کردیم در اکرم العالم یکی هیئت اکرم است که آن وجوب است، آن حکم است، مفاد هیئت حکم است، یکی ماده اش است که اکرام است، این را اسمش را ایشان متعلق می گذارد، اصطلاح مرحوم نائینی به این متعلق می گویند، متعلق چیزی است که از شما خواسته شده، به قول ایشان مطلوب الحصول است، از شما طلب شده، درخواستی از شماست، این اکرام را ایجاد می کند. ایشان العالم را موضوع می گوید، مراد ایشان از موضوع این العالم است، چون می گویم بعضی ها هم اکرام را موضوع می دانند، این اصطلاحات حفظ بشود معلوم بشود در ذهن آقایان چی هست پس ایشان اصطلاحا العالم را موضوع می دانند، معیار عالم معیار موضوع چیزی است که اختیاری شما نیست لذا طلب به او تحقق نمی گیرد، یعنی به شما نمی گویند برو اول ایجاد عالم بکن بعد اکرامش بکن، اگر عالم بود اکرامش بکن، روشن شد؟ پس فرق است بین موضوع و متعلق، گاهی هم به موضوع به اصطلاح ایشان متعلق المتعلق می گویند، این اصطلاحات را حفظ بکنید اصل مطلب.

پس مثال ایشان شما وارد مسجد شدید نجاستی در مسجد نیست، ازل النجاسة فعلی نمی شود، وقتی نجاست نبود نمی شود که ازل

النجاسة

پرسش: موضوع نیست

آیت الله مددی: احسنت، این حکم ازل النجاسة فعلی نیست

اما اگر وارد شدید و نجاست دیدید وقت نماز هم که هست دو تا حکم فعلی شد، یکی اقم الصلوة لدلوك الشمس فعلی شد و یکی ازل النجاسة فعلی شد چون آن جا هم دلوك شمس موضوع است چون امر غیر اختیاری است، از تحت دائره طلب خارج است. نجاست هم امر غیر اختیاری است، از دائره طلب خارج است، به شما نمی گوید اول برو در مسجد ایجاد نجاست بکن بعد ازل النجاسة، آن از تحت دائره طلب خارج است، اصطلاحات ایشان روشن شد؟ پس تعبیر ایشان و إنما وقع بينهما المزامعة فی مقام الفعلية یعنی فعلیت این دو تا حکم، اقم الصلوة لدلوك الشمس و ازل النجاسة، فعلیت هم یعنی به فعلیت موضوع، چون موضوع این دو تا حکم فعلی شدند بعد تحقق الموضوع خارجا، خودش هم دیگه فرمود، این اصطلاح ایشان است فعلية الحكم بفعلية الموضوع

لعدم القدرة بينهما، على الجمع بينهما فی مقام الامتثال

فی الامتثال نوشته، در مقام امتثال بین این دو تا حکم فعلی، خوب دقت بکنید، مرحوم آقاضیا حرفش این است که اگر قدرت دخیل باشد وقتی می گوید نمی تواند چطور می شود دو تا تکلیف داشته باشد؟ وقتی که قدرت ندارد، اشکال آقاضیا روشن شد؟ لذا بعضی ها آمدند برای این که حل این مشکل بکنند می گویند این قدرت دخیل نیست، این عجزی که از جمع است، یک دفعه عجز از خود عمل است، من مثلاً مریضم نمی توانم آب مصرف بکنم، این جا قدرت دخیل است، عجزی که از خود عمل است، این جا نمی توانست بگوید فاغسلوا وجوهکم، من اگر بخواهم صورت را بشویم مرض دارد، ایجاد ناراحتی برای من می کند، این جا قدرت را دخیل می دانند، فاغسلوا وجوهکم برای شخصی که ناتوان، می گویند این تکلیف به او می آید تکلیف به او نمی آید دیگه، فاغسلوا وجوهکم چون منحل می شود، راجع به انحلال هم بعد یک اشاره ای می کنم و نکات فنیش را عرض میکنم، آقایان چیزهای دیگر فرمودند ما

نکات فنیش را بعد عرض میکنیم. مطلب روشن بشود، نمی دانم مطلب روشن شد؟ آن جا می گوید قدرت دخیل است، فاغسلوا وجوهکم به این نمی خورد چون نمی تواند صورتش را بشوید اما این جا تکلیف می خورد، چرا؟ یعنی این جا صلّ و ازل النجاسة بهش می خورد چون عجز او مال مقام جعل است و إلا خود صلوة که مقدور است، ازاله نجاست هم مقدور است وقتی هر دو مقدور شدند این مانع از تعلق خطاب نیست، آنی که این نمی تواند جمع است نه این که کل واحد پس اشکال ندارد پس روشن شد؟ تراحم جایی که عاجز است از جمع بینهما، اگر عاجز شد، مشکل این است که مرحوم آقاضیا می خواهد بگوید اگر شما این حرف ها را گفتید خب باید قصه را عوض بکنید، در ذهن این ها یعنی چند تا مطلب در ذهن، من می خواهم ذهنیت آقایان برایتان روشن بشود، در ذهن آقایان هست توش گیر کردند، اهل سنت که اصلا مطرح نکردند، آن ها اهل سنت رفتند روی لسان دلیل نگاه بکنند ازاله مهم تر است یا مثلاً صلوة، اگر ازاله مهم تر بود و إنما المساجد تعظیم آن مهم تر بود خب باید ازاله مقدم بشود، اگر نماز مهم تر بود آن اصلا در این بحث ها نرفتند، کلا در این بحث ها نرفتند، این بحث هایی که ما الان می کنیم این بحث ها را ما شروع کردیم، این ها گیر کردند که این ها را با مبانی خودشان چطور جمع بکنند، از یک جا شرطیت و قدرت را دیدند و از یک جا این جا گیری که پیدا کردند عجز خود عمل نیست، عجز جمع بینهما است لذا مرحوم آقای نائینی می گوید ما اسم این را یک چیز دیگری بگذاریم، تعارض نگذاریم،

تراحم

فیقع التراحم بینهما

ببینید لتحقق القدرة علی امتثال احدهما فیصلح کل منهما

هم ازاله هم نماز

لان یكون تعجیزا مولویا عن الآخر

این تعجیز را گفت مولوی، یعنی عجز عجز مولوی است، تکلیفی است، عجز تکوینی نیست، این مولوی در مقابل تکوینی، شرعی است این تکوینا می تواند نماز بخواند و تکوینا می تواند ازاله بکند، مشکل تکوینی ندارد، اگر صرف قدرت در ازاله کرد نماز نمی خواند، مشغول نماز شد ازاله نمی کند، این تعجیزی که پیدا شده بر اثر تعبد شرعی است و رافعا لموضوعه

فان کل تکلیف

اگر من بخواهم این ها را یکی یکی جواب بدهم طول می کشد، آخر بگذارید بعد از یکی دو روز دیگه که ما کلمات این ها را توضیح بدهیم.

یستدعی حفظ القدرة علی متعلقه

البته راجع به این مسئله ایشان در مباحث ترتب و جلد اول خیلی مرحوم نائینی مفصل صحبت کردند، آن خودش یک بحث کبروی است اصلا که آیا حفظ قدرت واجب است یا نه؟ همین مثال معروف مثلا کسی الان وضو دارد با طهارت است، فرض کنید خیلی هم چیز ندارد، مثلا توالت می رود وضویش از بین می رود اما اگر وضویش از بین رفت دیگه نمی تواند وضو بگیرد، آب نیست، آیا حفظ آیا باید این وضو را نگه بدارد و با آن نماز بخواند؟ یا نه می تواند برود توالت و خیلی هم ضروری نباشد، فرض کنید بول بکند دو مرتبه با تیمم بخواند و موارد دیگر حفظ قدرت، این بحث حفظ قدرت که آیا واجب است یا نه، بعد از این که انسان تمکن داشت مثلا تمکن از آب دارد، این آب را بریزد و بعد تیمم بکند، تمکن از طهارت مائی دارد، این طهارت مائی را از بین ببرد بعد طهارت ترابی انجام بدهد، دقت کردید؟ یک بحث کبروی است و در محالش عرض کردیم انصافا با قواعد کلی نمی شود این مسئله را اثبات کرد، این اصل این بحث با قواعد کلی و یکی از راه هایی هم که در این جور جاها رفته می شود غالبا تفکیک بین خطاب و ملاک است که حالا دیگه اگر بخواهم توضیح بدهم طول می کشد، ان شا الله اگر شد در بعد ها یک جایی که بخواهیم مطلب را جمع و جورش بکنیم عرض می کنیم

فان کل تکلیف

این را مرحوم نائینی می گوید خود تکلیف این اقتضا را می کند، معلوم نیست، این باید از شاهد خارجی استفاده بکند

يستدعى حفظ القدرة على متعلقه

در بعضی هایش که روایت هم داریم، حالا نمی خواهم بخوانیم وارد بحث بشویم

و صرفها

این حفظ القدرة و صرفها نحوه و إن لزم منه سلب القدرة عن التكليف الآخر، و المفروض ثبوت القدرة على كل منهما منفردا، و إن لم

يمكن الجمع بينهما، فكل من الحكمين يقتضى حفظ موضوعه

مراد از موضوع همان موضوعی که خودشان، نماز یا آن یکی ازاله

بصرف القدرة إلى امثاله، فيقع التزاحم بينهما في مقام الامثال

این خلاصه بحث، دیگه امروز نرسیدیم فردا ان شا الله

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين